



خداشناسی از منظر امام علی(ع)/ خداشناسی با فضیلت‌ترین علم است

راه‌های اثبات وجود خدا دو نوع است: راه آفاق آن است که از راه مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانا، پی برده شود و راه انفس که هنگامی که انسان در خود تأمل می‌کند، می‌یابد که شناخت قبلی بی واسطه نسبت به خدا دارد.

خبرگزاری مهر - راه‌های اثبات وجود خدا دو نوع است: راه آفاق آن است که از راه مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانا، پی برده شود و راه انفس که هنگامی که انسان در خود تأمل می‌کند، می‌یابد که شناخت قبلی بی واسطه نسبت به خدا دارد.

امام علی(ع) در خطبه 49 نهج البلاغه می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که از اسرار پنهانی‌ها آگاه است و نشانه‌های واضح و روشن، بر هستی او دلالت می‌کنند، هرگز در برابر چشم بینایان آشکار نمی‌شود، ولی نه چشم کسی که وی را ندیده انکارش تواند کرد و نه قلب کسی که او را نشناخته مشاهده اش تواند نمود. در علو رتبه بر همه پیشی گرفته، پس، از او برتر چیزی نتواند بود و آن چنان نزدیک است که چیزی از او نزدیکتر نیست. مرتبه بلندش او را از مخلوقاتش دور نکرده و نزدیکی‌اش با خلق او را با آنها مساوی قرار نداده است. عقول را بر کنه صفات خویش آگاه نساخته اما آنها را از معرفت و شناسائی خود باز نداشته است، هم اوست که گواهی نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را بر اقرار به وجودش وا داشته و بسیار برتر است از گفتار آنان که وی را به مخلوقات تشبیه کنند و یا انکارش نمایند.>

خداشناسی از دیدگاه امام علی(ع)

در نهج البلاغه وصف خداوند بسیار آمده است. جایی "ذ‌ع‌لب یمانی" از حضرت می‌پرسد: «آیا پروردگارت را می‌بینی؟> و حضرت می‌فرماید: «آیا چیزی را که نمی‌بینم می‌پرستم؟> و ده‌ها و صدها خطبه، نامه و سخن قصار از ایشان هست که بهترین راه‌های خداشناسی را به ما آموخته‌اند. امیرمؤمنان علی(ع) در این باره می‌فرماید: «معرفة الله سبحانه، اعلي المعارف؛ شناختن خدای پاک و منزّه، والاترین معرفت‌هاست.>. ایشان در تعبیر دیگر می‌فرمایند: «العلم بالله، افضل العلمين؛ خداشناسی با فضیلت‌ترین علم است.>

حتی امام علی(ع) توحید و اعتقاد به خدای یگانه را حیات و جان نفس و روح می‌داند: «التوحيد حياة النفس> همچنین در تعبیری دیگر می‌فرماید: «اول الدين معرفته؛ سرلوحه دین [از نظر اهمیت] شناختن خداست.>. آدمی نیز بالوجدان احساس می‌کند که شناخت خدا در درجه نخست اهمیت قرار دارد.

در سخنان مولا امیرمؤمنان علی(ع) استدلال بر وجود خدا را به طور مستقل کمتر مشاهده می‌کنیم؛ یعنی عنوانی تحت براهین اثبات وجود خدا مشاهده نمی‌شود و این امر، به دو دلیل زیر است:

1. امیرمؤمنان علی(ع) خداشناسی و خداجویی را امری فطری می‌داند چنان که می‌فرماید: «اللهم خلقت القلوب علي ارادتك، و فطرت العقول علي معرفتك؛ خداوند قلب‌ها را با ارادت و محبت خود و عقل‌ها را با معرفت خود سرشته است.>. در تعبیری دیگر می‌فرماید: «عجبت لمن شك في الله، و هو يري خلق الله؛ من تعجب می‌کنم از کسانی که مخلوقات الهی را می‌بینند و در وجود خدا تردید می‌کنند.>. این کلام حضرت(ع) برگرفته از این آیه قرآن است که می‌فرماید: «إففي الله شك فاطر السموات و الارض؛ مگر درباره خدا - پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین - تردیدی هست؟ (ابراهیم/ آیه 10).>

2. دلیل دیگر آن است که مخاطبان امیرمؤمنان(ع) اشخاصی بودند که به وجود خدا اعتقاد داشتند و در وجود خدا کمتر شک و شبهه می‌کردند و تنها لازم بود که اعتقادات آنان تصحیح و تکمیل شود.

البته در لابه‌لای سخنان حضرت می‌توان دلایلی را بر اثبات وجود خدا مشاهده کرد. کتاب حاضر، هشت دلیل بر اثبات وجود خدا در کلمات آن حضرت(ع) را یافته است، هرچند که راه‌های به سوی خدا به عدد نفوس خلائق است؛ و اما آن دلایل عبارتند از: برهان معقولیت، برهان فطرت، برهان صدیقین، برهان نظم، برهان علی، برهان معجزه، برهان حدوث و برهان فسخ عزائم.

از راه‌هاي شناخت وجود خدا، معقولیت اعتقاد به خداست. امام علي(ع) در سخنان خود به این راه اشاره فرموده‌اند. این برهان به طور خلاصه چنین است: اعتقاد داشتن به خدا و لوازم آن از معتقد نبودن به خدا و لوازم آن، معقول‌تر است. برای توضیح این برهان، یادآوری چند مقدمه ضروري است:

به طور كلي اعتقادات و جهان‌بینی‌هاي انسان بر اساس پذیرش ماوراي طبیعت و انکار آن، به دو دسته تقسیم می‌شود: 1. جهان‌بینی الهی؛ 2. جهان‌بینی مادی. در جهان‌بینی مادی، فرقه‌ها و گرایش‌هاي مختلفی وجود دارد، ولی همه آنها در انکار وجود خدا و به تبع آن در انکار جهان آخرت مشترکند. همچنین در جهان‌بینی الهی نیز گرایش‌ها و نحله‌هاي مختلفی وجود دارد که همه آنها در اعتقاد به وجود خدا مشترکند. ادیان توحیدی (آسمانی) روشن‌ترین جلوه‌هاي جهان‌بینی الهی‌اند که همه آنها در سه اصل کلی مشترکند.

1. اعتقاد به خدای یگانه

2. اعتقاد به زندگی ابدی برای انسان‌ها در جهان آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام می‌دهند

3. اعتقاد به بعثت پیامبران از سوی خدا برای هدایت بشر به سوی کمال نهایی و سعادت دنیا و آخرت.

البته براساس این اعتقاد که انسان با عقل تنها نمی‌تواند به قله فلاح و رستگاری برسد. چنان که در قرآن کریم آمده است: [#171&](#)؛ انزل الله عليك الكتاب والحكمة و علمك ما لم تكن تعلم؛ خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرده و آن چه را نمی‌دانستی به تو آموخت (نساء، آیه 113).

معنای آیه این است که ای پیامبر! تو که اشرف مخلوقات و سرآمد انسان‌ها هستی، خدا به تو کتاب و حکمت داد و آن چه را که نمی‌توانستی فراگیری، به تو آموخت. بنابراین، عقل انسان به تنهایی و بدون استمداد از وحی الهی، نمی‌تواند به رستگاری دست یابد. لذا انسان با دو اعتقاد روبه‌روست: یکی اعتقاد به وجود خدا و دیگری اعتقاد به انکار خدا.

برهان فطرت بر وجود خدا

راه‌هاي اثبات وجود خدا دو نوع است: یکی از راه سیر آفاق و راه دیگر راه انفس است. چنان که در قرآن آمده است: [#171&](#)؛ سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق؛ به زودی نشانه‌هاي خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هاي‌شان بدیشان خواهیم نمود تا بر ایشان روشن شود که او خود حق است (فصلت/ آیه 53).

راه آفاق آن است که از راه مشاهده مخلوقات و تدبر در حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبري دانا و توانا، پی برده شود. راه انفس این است که هنگامی که انسان در خود تأمل می‌کند، می‌یابد که شناخت قبلي بی‌واسطه نسبت به خدا دارد و در برابر چنین خدایی که کمال مطلق است سر به تعظیم فرود می‌آورد. راه انفس را راه فطرت می‌نامند. در قرآن و کلمات امام علي(ع) به این راه اشاره شده است.

از بیانات قرآن و امام علي(ع) به خوبی بر می‌آید که خداوند انسان را بر فطرت خداشناسی و خداجویی خلق کرده است. در این جا پیش از هرچیز باید معنای فطرت روشن شود.

معنای فطرت

ماده [#171&](#)؛ فطر» در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به کار می‌رود، چون خلق چیزی، به معنای ایجاد آن چیز و آغاز و شروع وجود و تحقق آن شیء است.

ابن عباس می‌گوید: در معنای آیه شریفه [#171&](#)؛ الحمد لله فاطر السموات و الارض» حیران بودم و معنای فاطر را در نمی‌یافتم تا این که دو نفر که بر سر چاهی نزاع داشتند نزد من آمدند و یکی از آن دو گفت: [#171&](#)؛ انا فطرته» یعنی من پیش از همه و برای

نخستین بار حفر چاه را آغاز کردم... بنابراین، فطر به معنای آغاز و ابتداست و فطرت، به معنای حالت خاصی از شروع و آغاز است؛ یعنی نوعی از آفرینش است. اموری را می‌توان فطری دانست که آفرینش موجود، اقتضای آنها را دارد.

فطری بودن خداشناسی

برای فطری بودن خداشناسی هم دلیل نقلی ارائه شده و هم دلیل عقلی و فلسفی، که به نمونه‌هایی از آنها در این کتاب، اشاره می‌شود:

دلیل نقلی بر فطری بودن خداشناسی

از آیات و روایات به خوبی برمی‌آید که خداشناسی، فطری است؛ ما قبلاً شناخت و معرفتی نسبت به خداوند داشته‌ایم ولی آن را فراموش کرده‌ایم و انبیای الهی آمده‌اند تا ما را به تامل در آفاق و انفس دعوت کنند که به این شناخت فطری آگاهی پیدا کنیم. به تعبیری انبیای الهی نیامده‌اند بگویند که ای مردم! بدانید که خدا وجود دارد، بلکه آمده‌اند تا بگویند ای مردم! بدانید که می‌دانید خدا وجود دارد. چنان چه قرآن می‌فرماید: **171#&**؛ فذكر انما انت مذكر؛ پس تذكر ده که تو تنها تذكر دهنده‌ای (غاشیه، آیه 21). یا به تعبیر امام علی(ع) **171#&**؛ لیستادوهم میثاق فطرته...».

هنگامی که از امیرمؤمنان علی(ع) سؤال می‌شود که آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای؟ می‌فرماید: **171#&**؛ ما کنت اعبد ربا لم اره: من عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که ندیده‌ام» و هنگامی که می‌پرسند: او را چگونه دیده‌ای؟ می‌فرماید: **171#&**؛ لا تدرکه العیون فی مشاهدۃ الابصار و لکن راته القلوب بحقائق الایمان: چشم‌ها و دیدگان، هنگام نظر افکندن او را درک نکنند، بلکه دل‌ها و قلب‌ها با حقایق ایمان او را می‌بینند.»

از بیانات فوق به خوبی بر می‌آید که معرفت و شناخت خدا با سرشت انسان عجین شده است و امام علی(ع) در روایت فوق می‌فرماید: **171#&**؛ من خدا را رویت قلبی می‌کنم، یعنی قلبم با حقیقت ایمان او را می‌بیند.»

تقریر عقلی بر فطری بودن خداشناسی

در این جا به دو تقریر عقلی اشاره می‌کنیم:

1. انسان چنان آفریده شده است که در اعماق قلبش یک رابطه وجودی با خدا دارد. اگر قلب و دل خود را درست بکاود و به اعماق قلب خود راه پیدا کند، این رابطه را می‌یابد و به تعبیری، خدا را شهود می‌کند؛ زیرا در فلسفه به اثبات رسیده است که معلولی که دارای مرتبه‌ای از تجرد است، درجه‌ای از علم حضوری نسبت به علت هستی‌بخش خود را خواهد داشت.

2. می‌توان فطری بودن شناخت خدا را به این صورت دانست که گزاره **171#&**؛ خدا وجود دارد» یک گزاره بدیهی است؛ یعنی صرف تصور موضوع و محمول موجب تصدیق به آن می‌شود. یکی از گزاره‌های بدیهی گزاره‌ای است که حمل اولی ذاتی باشد؛ یعنی محمول، همان موضوع و یا مندرج در موضوع باشد؛ مثلاً گزاره **171#&**؛ انسان ناطق است» یک گزاره بدیهی است؛ چون ناطق، مندرج در ذات انسان است.

فلاسفه اثبات کرده‌اند که هر ممکن‌الوجودی، مرکب از وجود و ماهیت است. ماهیت، حد وجود است. همه ممکنات دارای حد وجودی‌اند؛ یعنی اگر وجود ممکن را تحلیل کنیم، دو مفهوم در ذهن ما نقش می‌بندد: یکی ماهیت و دیگری وجود؛ اما در مورد خداوند، ذات و وجود یکی است؛ یعنی خدا عین وجودش می‌باشد.

فطری بودن خداجویی یا خداپرستی

خداجویی، از گرایش انسان به سمت و سوی خدا حکایت می‌کند؛ یعنی انسان به گونه‌ای آفریده شده است که خدا طلب است. ممکن است این خداجویی بر اثر تعلیم و تربیت غلط و تاثیرات محیطی و ژنتیکی کم فروغ شود، ولی نابود نمی‌شود و در اوضاع و شرایطی، بار دیگر نمایان خواهد شد.

در این اثر کوشش شده تا از میان کلمات امیرالمومنین(ع) هشت برهان، احصا و شرح شوند. این برهان‌ها عبارتند از: برهان معقولیت، برهان فطری، برهان صدیقین، برهان نظم، برهان علی، برهان حدوث و برهان فسخ غرائم.

برخی شرط شناخت خدا را ایمان می‌دانند و اعتقاد دارد بدون ایمان به خدا، هرگز او را نخواهی شناخت. اما به راستی آیا برای درک خدا ایمان لازم است نه؟! آموختن بسیار مهم‌تر است. آموختن اعتقادی به اعتقاد ختم می‌شود اما یک شرط دارد و آن اینکه ذهن قبل از آموختن از هر اعتقادی آزاد باشد. این مهم‌ترین درسی است که امام علی(ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه می‌خواهد به ما بدهد. اگر ذهن از هر نوع تصویر از خدا آزاد شد آنگاه است که می‌تواند ببیند این اعتقاد یا عدم اعتقاد است؛ که ما را اسیر کرده است. اعتقاد و عدم اعتقاد در واقع همانند هم هستند. آنها فقط دو روی یک سکه هستند. مثال بارز آن انسانهایی هستند که خود را لائیک بی‌اعتقاد می‌دانند من دقیقاً می‌خواهم بگویم که اعتقاد به بی‌اعتقادی خود نوعی اعتقاد است! بنابراین می‌توان ایمان و کفر را یکسره کنار نهاد.

خداشناسی

به راستی آیا خدایی هست؟ کیفیت وجودی او چیست؟ از اینجا است که وارد بحث خداشناسی امام علی(ع) می‌شویم. آنجا که می‌گوید کمال اخلاص به زدودن صفات هاست از وی چرا که هر صفت غیر از موصوف و هر موصوف غیر از صفت است. اگر واژه مهربانی به خدا نسبت داده شد این به معنای این نیست که گوهر وجودی خدا همان مهربانی است. پس برای دیدن گوهر وجودی خدا باید ابتدا همه ذهن را از همه صفات‌های او پاک کرد. واژه خدا با همه اشارات عقلانی و احساسی‌اش همه و همه خدا نیست. واژه خود حقیقت نیست پس ذهن باید از واژه آزاد شود. در مورد واژه و کلمه‌ای مثل درخت جسمی فراروی ماست و ما بر اساس توافق همگانی این جسم را درخت می‌نامیم. ولی در مورد خدا این واژه به هیچ امر مشخصی دلالت نمی‌کند. بنابراین هر کسی می‌تواند به اشتباه برای خود تصویری از خدا خلق کرده در ذهن خویش بگذارد و به نوعی خدا را خلق کند! به نوعی بت‌پرستی کند! بتی که قبلاً از سنگ بود حالا از جنس خیال و اوهام شده است و بتی که قبلاً در مقابل بت‌پرست قرار داشت حالا در ذهن او جا دارد.

بت شکن دیدم که از اصنام رست از خود نرست/هر خلیلی بت‌گري در معبر پندار داشت

به همین علت مارکس می‌گفت قبل از آنکه خدا عارف را خلق کرده باشد عارف خدا را خلق کرده! به غیر از خطبه اول که تأکید امام بر این نکته مهم خداشناسی است، در جمله ۴۷ کلمات قصار هم می‌فرماید: «؛بالاترین درجه توحید رهایی از توهّمات است. وقتی پندار نباشد آنچه هست رخ می‌نماید. آنگاه می‌توان آنچه هست را خدا نامید یا به هر اسمی.

اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند، اما دلها بیمار و چشمها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی‌نگرند؟ که چگونه آفرینش آنرا استحکام بخشید؟ و ترکیب اندام آنرا بر قرار و گوش و چشم برای آن پدید آورد و استخوان و پوست متناسب خلق کرد؟ به مورچه و کوچکی جثه آن بنگرید، که چگونه لطافت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند؟ دانه‌ها را به لانه خود منتقل می‌سازد و در جایگاه مخصوص نگه می‌دارد، در فصل گرما برای زمستان تلاش کرده و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را فراموش نمی‌کند!

روزی مورچه تضمین گردیده و غذاهای متناسب با طبعش آفریده شده است. خداوند منان از او غفلت نمی‌کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی‌سازد، گرچه در دل سنگی سخت و صاف یا در میان صخره ای خشک باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمتهای بالا و پائین دستگاه گوارش و آنچه در درون شکم او از غضروفهای آویخته به دنده تا شکم و آنچه در سر اوست از چشم و گوش، اندیشه‌نمایی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد. پس بزرگ است خدائی که مورچه را بر روی دست و پایش بر پا داشت، و پیکره وجودش را با استحکام نگاه داشت، در آفرینش آن هیچ قدرتی او را یاری نداد و هیچ آفریننده‌ای کمکش نکرد.

اگر اندیشه‌ات را بکارگیری تا به راز آفرینش پی برده باشی، دلائل روشنی به تو خواهند گفت که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت بزرگ خرماسست، به جهت دقتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته و اختلافات و تفاوتهای پیچیده‌ای که در خلقت هر پدیده حیاتی نهفته است. همه موجودات سنگین و سبک، بزرگ و کوچک، نیرومند و ضعیف، در اصول حیات و هستی یکسانند و خلقت آسمان و هوا، بادها و آب یکی است. پس اندیشه کن در آفتاب و ماه و درخت و گیاه و آب و سنگ و اختلاف شب و روز و جوشش دریاها و فراوانی کوه‌ها و بلندای قله‌ها و گوناگونی لغتها و تفاوت زبانها که نشانه‌های روشن پروردگارند. پس وای بر آن کس که تقدیر کننده را نپذیرد و تدبیرکننده را انکار کند! گمان کردند که چون گیاهانند و زارعی ندارند و اختلاف صورتهایشان را سازنده‌ای نیست، بر آنچه ادعا می‌کنند حجت و دلیلی ندارند و بر آنچه در سر می‌پروراند تحقیقی نمی‌کنند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده، یا جنایتی بدون جنایتکار باشد؟!

شناساندن صحیح خداوند سبحان

کسی که کیفیتی برای خدا قائل شد یگانگی او را انکار کرده و آن کس که همانندی برای او قرارداد به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد به مقصد نرسید. آن کس که به او اشاره کند یا در وهم آورد، خدا را بی نیاز ندانسته است. هرچه که ذاتش شناخته شده باشد آفریده است و آنچه در هستی به دیگری متکی باشد دارای آفریننده است. سازنده ای غیر محتاج به ابزار، اندازه گیرنده ای بی نیاز از فکر و اندیشه و بی نیاز از یاری دیگران است. با زمانها همراه نبوده و از ابزار و وسائل کمک نگرفته است. هستی او برتر از زمان و وجود او برنیستی مقدم است و از ازلیت او را آغازی نیست. با پدید آوردن حواس، روشن می شود که حواسی ندارد و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می شود که در آن ضدی نیست و با هماهنگ کردن اشیاء دانسته می شود که همانندی ندارد. خدائی که روشنی را با تاریکی، آشکار را با نهان، خشکی را با تری، گرمی را با سردی، ضد هم قرار داد و عناصر متضاد را با هم ترکیب و هماهنگ کرد و بین موجودات ضد هم، وحدت ایجاد کرد و بین آنها که با هم نزدیک بودند فاصله انداخت.

خدائی که حدی ندارد و با شماره محاسبه نمی گردد که همانا ابزار و آلات، دلیل محدود بودن خویشند و به همانند خود اشاره می شوند. اینکه می گوئیم موجودات از فلان زمان پدید آمده اند پس قدیم نمی توانند باشند و حادثند و اینکه می گوئیم حتما پدید آمدند، ازلی بودن آنها رد می شود و اینکه می گوئیم اگر چنین بودند کامل می شدند، پس در تمام جهات کامل نیستند. خدا با خلق پدیده ها در برابر عقلها جلوه کرد و از مشاهده چشم ها برتر و والاتر است و حرکت و سکون در او راه ندارد، زیرا او خود حرکت و سکون را آفرید، چگونه ممکن است آنچه را که خود آفریده در او اثر بگذارد؟ یا خود از پدیده های خویش اثر پذیرد؟ اگر چنین شود، ذاتش چون دیگر پدیده ها تغییر می کند و اصل وجودش تجزیه می پذیرد و دیگر ازلی نمی تواند باشد و هنگامی که «#171؛ بر فرض محال» آغازی برای او تصور شود پس سر آمدی نیز خواهد داشت و این آغاز و انجام، دلیل روشن نقص و نقصان و ضعف دلیل مخلوق بودن و نیاز به خالق دیگر داشتن است. پس نمی تواند آفریدگار همه هستی باشد و از صفات پروردگار که «#171؛ هیچ چیز در او مؤثر نیست، و نابودی و تغییر و پنهان شدن در او راه ندارد.» خارج می شود.

والا تر از صفات پدیده ها

خدا فرزندی ندارد تا فرزند دیگری باشد و زاده نشده تا محدود به حدودی گردد و برتر است از آن که پسرانی داشته باشد و منزه است که با زنانی از دواج کند. اندیشه ها به او نمی رسند تا اندازه ای برای خدا تصور کنند و فکرهای تیزبین نمی توانند او را درک کنند تا صورتی از او تصور نمایند، حواس از احساس کردن او عاجز و دستها از لمس کردن او ناتوان است و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد و گذشت زمان تأثیری در او نمی گذارد، گذران روز و شب او را سال خورده نسازد و روشنایی و تاریکی در او اثر ندارد. خدا با هیچ یک از اجزاء جوارح و اعضاء و اندام و نه با عرضی از اعراض و نه با دگرگوینها و تجزیه، وصف نمی گردد. برای او اندازه و نهایتی وجود ندارد و نیستی و سرآمدی نخواهد داشت، چیزی او را در خود نمی گنجانند که بالا و پائینش ببرد و نه چیزی او را حمل می کند که کج یا راست نگهدارد، نه در درون اشیاء قرار دارد و نه بیرون آن، حرف می زند نه با زبان و کام و دهان، می شنود نه با سوراخهای گوش و عضو شنوائی، سخن می گوید نه با به کار بردن الفاظ در بیان، حفظ می کند نه با رنج به خاطر سپردن، می خواهد نه با به کار گیری اندیشه، دوست دارد و خوشنود می شود نه از راه دلسوزی، دشمن می دارد و به خشم می آید نه از روی رنج و نگرانی، به هر چه اراده کند، می فرماید «#171؛ باش» پدید می آید نه با صوتی که در گوشها نشیند و نه فریادی که شنیده شود، بلکه سخن خدای سبحان همان کاری است که ایجاد می کند.

شناخت قدرت پروردگار

پیش از او چیزی وجود نداشته وگر نه خدای دیگری می بود. نمی شود گفت «#171؛ خدا نبود و پدید آمد» که در آن صورت صفات پدیده ها را پیدا می کند و نمی شود گفت «#171؛ بین خدا و پدیده ها جدائی است» و «#171؛ خدا بر پدیده ها برتری دارد» تا سازنده و ساخته شده همانند تصور شوند و خالق و پدید آمده با یکدیگر تشبیه گردند. مخلوقات را بدون استفاده از طرح و الگوی دیگران آفرید و در آفرینش پدیده ها از هیچ کسی یاری نگرفت، زمین را آفرید و آنرا برپا نگهداشت بدون آنکه مشغولش سازد و در حرکت و بی قراری، آنرا نظم و اعتدال بخشید و بدون ستونی آنرا به پا داشت و بدون استوانه ها بالایش برد و از کجی و فرو ریختن نگهداشت و از سقوط و در هم شکافتن حفظ کرد، میخهای زمین را محکم و کوه های آنرا استوار و چشمه هایش را جاری و دره ها را ایجاد کرد. آنچه بنا کرده به سستی نگرائید و آنچه را که توانا کرد ناتوان نشد.

خدا با بزرگی و قدرت بر آفریده ها حاکم است و با علم و آگاهی از باطن و درونشان با خبر است و با جلال و عزت خود از همه برتر و بالاتر است، چیزی از فرمان او سر پیچی نمی کند و چیزی قدرت مخالف با او را ندارد تا بر او پیروز گردد و شتابنده ای از او توان گریختن ندارد که بر او پیشی گیرد و به سرمایه داری نیاز ندارد تا او را روزی دهد. همه در برابر او فروتنند و در برابر عظمت او ذلیل و خوارند. از قدرت و حکومت او به سوی دیگری نمی توان گریخت که از سود و زیانش در امان ماند. همتائی ندارد تا با او برابری کند و او را همانندی نیست که شبیه او باشد. اوست نابود کننده پدیده ها پس از آفرینش که گویا موجودی نبود.